

## تقدیم متن مشوی

انتشار «بانگ‌نای»<sup>(۱)</sup> که زاده ذممت و اهتمام نویسنده شیرین قلم و فعال و صاحب‌ذوق ما آقای سید محمدعلی حمال‌زاده است مجلای بدمت داد که جزوی از کاری را که مدتهاست قصد انجام دادن آن را داشتم از هنرمندش بعرصه شهود آدم.

محاج بند کار نیست که یاردیرین و صدیق بزرگوار ما آقای جمال زاده مورد احترام و محبت کلیه کسانی است که از چهل سال پیش (بی آنکه شاپر نیت اشاره به سن و سال ایشان درمیان باشد) با ادبیات معاصر فارسی سروکاری داشته‌اند و آثار خاصه اورا در مجلات فارسی و بصورت کتب مستقل خوانده‌اند. و این کتاب تازه ایشان گذشت از اینکه نشانه ذوق این هنرمند در انتخاب ایات و کوشش و پشت کار ایشان در تدوین و تنظیم داستانهای نخبه ایات و قصه‌های متنوی هم هست که از ارکان عده زبان فارسی و بنیانهای جاویدان ادبیات و تصوف و عرفان ایران است. پس لذت مطالعه آن مضاعف است، و از برای خوانندگانی که بخواهند از متنوی سری در بینند ولی فرصله و حوصله و استعداد مطالعه بعضی‌ای عمیق و دقیق و طولانی در مسائل عالیه عرفان و تفسیر و حکمت را نداشته باشند گنجی شایگان و نعمتی فرود آمده از آسمان است که یا بد مقتنم دانست.

این استغراج داستانهای متنوی و دنبال کردن هر قصه‌ای در سراسر دفترهای شش گاهه آن و، مرتب کردن آنها در بیکدیگر و حذف حکردن ایاتی که ربطی مستقیم بحوادث قصه‌ها ندارد، باین شیوه، یعنی بدون تغییر دادن الفاظ اصل، و تقریباً بین کلمات و عبارات مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به رومی، و نیز بدون اضافه کردن شرحهای مفصل و مطلع که ذهن خواننده را مسلمان مشوش خواهد کرد، کاریست که مدت‌ها بیش ازین باید شده باشد. اینکه عرض کردم «تقریباً» باین جهت است که متن چایی متنوی که در دسترس ماست بسیار دور از متنی است که مولانا ساخته بوده است، و این مطلب موضوع عده این گفتار است و عن قریب توضیح داده خواهد شد.

یک نفر دیگر از اهل ذوق و قلم، آقای مسعود فرزاد، نویسنده و شاعر و ادیب معاصر، سابقًا باین کار مبادرت کرده بود، و از حدود دوازده سال پیش دست بجمع آوردن آن قصه‌هایی از متنوی زده بود که ایات راجع بآنها در موضوع مختلف کتاب منتشر است، مثلاً همه قصص راجع بفرعون و موسی دنبال هم، و همه قصص راجع بمحمد و ایاز، یا یوسف و ذیلخا، یا مجئون و لیلی، دنبال هم؛ و اینهارا بین ایات و الفاظ مولوی در بیکدیگر می‌آورد، و تنا آنچا که یاد دارم هیچ یک از ایات خارج از داستان را هم حذف نمی‌کرد، ولی همت با تشریح و توضیح افکار و مطالب نیز گماشته بود ویس از هر چند یتی مبلغی تفسیر بر آن قطمه می‌نوشت چنان‌که کار خواننده چند برابر می‌شد؛ تلخیص متنوی نبود؛ تدوین جدید متنوی بر ترتیب غیراز ترتیب مؤلف بود با تشریح و تفسیر آن، ولی نتیجه کارهای آقای فرزاد هنوز چاپ نشده است.

(۱) بانگ‌نای، داستانهای متنوی مولوی بانتحاب محمد علی جمال زاده، ۲۴ صفحه مقدمه و یک تصویر و ۳۹۴ صفحه متن، ازانشمارات انجمن کتاب، طهران ۱۳۳۷.

یک نفر دیگر، آقای صبیعی مهندی نویسنده و سخنگوی مشهور، هم از شش هفت سال پیش همواره اظهار کرده است که می‌خواهم قصه‌های مثنوی را خارج نویس کنم. اما راستش اینست که نمی‌دانم بجه شیوه می‌خواهند این کار را انجام دهند. در قصه هاتھی مثل دیوان بلخ و دژهوش ربا و افسانه‌ای بوعلی شیوه غریبی در انشاء پیش گرفته‌اند و بیهانه اینکه «زبان کود کی باید گشاد» همه چیزرا بی آنکه ساده‌تر کنند تغییر و تبدیل می‌دهند و تعبیراتی از قبیل «نوح دفترخانه خودرا بدرو سیرید که برو و دفترها را زیر و رو کند و از لا بلای آنها داشته‌های بیوسته دانش خود سازد» یا «پیش آمد دیگری برای بوعلی رخ گشود» در آنها بکار می‌برند که بنه را نسبت بانتشارات ایشان ظنین کرده است و با کمال اخترام و اعزازی که برای آقای صبیعی دارم خوشت دارم که اگر می‌خواهند قصه‌های خداوندگار جلال الدین محمد را نیز تجدید تحریر کنند محض رضای خدا آن را راحت بگذارند.

جناب آقای فروزانفر استاد دانشگاه درباب مآخذ قصص مثنوی مدتها کار کرده و کتابی منتشر کرده‌اند و در ان هر قصه‌ای رایجین الفاظ و عبارات و ایيات هر کتابی که در ان این قصه‌هارا یافته‌اند نقل کرده‌اند و در اشاره به قصه مثنوی اکتفا باین کرده‌اند که صفحه و سطری از مثنوی چاپ علامه‌الدوله را که قصه در ان شروع شده است ذکر نمایند. و این عمل اگرچه از لحاظ صرفه در وقت و کلاغذ مستحسن بوده است از برای خواننده بهتر این می‌بود که خلاصه قصه را هم چنانکه مولانا بنظم آورده است بست می‌دادند تا خواننده کتاب ایشان چیزی برای مقایسه در پیش نظر داشته باشد و مجبور نباشد یا که مثنوی چاپ علامه‌الدوله هم که ارزش خوبین و داشتن و خواندن را ندارد تهیه کند. و چون نسخ کتاب مآخذ قصص مثنوی نایاب شده است و عن قریب باید چاپ دوم آن از برای طالبان فراوانی که دارد منتشر گردد ای کاش این نفیسه را در چاپ جدید جیران نمایند.

بر گردید بتألیف آقای جمالزاده. ایشان بعضی از قصص را اصلاً متعرض نشده‌اند و نیاورده و در مورد اکثر آنها بندۀ با این کارشان موافقم و اگر می‌خواستم قصص مثنوی را خارج نویس کنم همین کار را می‌کردم که ایشان گرده‌اند، چونکه آنچه ترک گرده‌اند غالباً قصصی است که مولانا در عالم عظمت روح و بی‌اعتنایی بنازک طبیعی و ادب و عادات جماعت و بدون رعایت نزاهت لفظو قلم که مرسم مردم مترمه و اخلاقی خشک است در کتاب خود گنجانده است. وهم موضوع آنها و هم الفاظی که در آنها بکار رفته چنانست که مصلحت نیست در کتابی بیاید که بقصد تقدیم بهام مردم تهیه می‌کنند و در دست هر یسر و دختری می‌افتد و جوانان و اشخاص نامهند با آنها دسترس می‌بایند. در آن زمانها خاصه در میان اهل دین و اهل عرفان (حتی در بین عاظ و شاعران و نویسندگان نصرانی نیز) احترام از قصص یا الفاظ و تعبیرات دور از عفت مرسم نبوده است و نظر بنتجه‌ای داشته‌اند که در ایراد مطالب خویش می‌توانسته‌اند از آن قصه بگیرند و باصطلاح «گریزی» که یعنی از نقل افسانه می‌توانسته‌اند بمطلب بزنند. در متن کامل مثنوی طبعاً همه را بهمان شکلی که مولوی سروده و فرموده است باید چاپ کرد، ولی در تلخیمن و انتخاب بقصد عموم حذف آنها اصلاح است.

این استخراج قصص از مثنوی که آقای جمالزاده فرموده‌اند یکی از هزار کاری است که در باب مثنوی می‌توان گردو باید کرد، و با آنکه در عالم لاف و مبارات و تفاخر ما همه نوع تجدید و تعسین از مولوی می‌کنیم و بزرگی و بی‌مانندی اوراد بلندی مقام اشعار او و بالخصوص این مثنوی

اورا برخ عالیان میکشیم هنوز باندازه بیگانگانی که در باره او کار کرده‌اند و کتاب نوشته‌اند تألیفو و تبعی و تحقیق نکرده‌ایم.

در ترکیه ( باصطلاح سابق « سرزمین عثمانی » و باصطلاح اسبق « سرزمین روم » ) مدت هفتصد سال شیوه عرفان و تصوف مولویانه مطبوع و مقبول بود ، تکایا برای مولویان دادر کرده بودند ، اشعار اورا میخوانندند و در آنها تحقیق و تدقیق می نمودند و بر آنها شرح و تفسیر می نوشتندو اکنون نیز پس از اندک دوره فترتی دوباره رو بجانب او آورده‌اند و در باره او تحقیق و تبعی میکنندو کتابهای او و خاندانش را بترا کری ترجمه می نمایند و حتی در باره زندگانیش فیلم ناطق تهیه کرده‌اند و نیت دارند که در قونینه یا شهری دیگر مؤسسه‌ای برای تعلیم و تدریس آثار خامه او و تدقیق در مقاید و افکار او برپا کنند . مسلم است که محبت اشعار و آثار خامه این شاعر و عارف بزرگ بلغی الاصل رومی الموطن که قسمت غالب عمر خویش را در این سرزمین که امروزه ترکیه نامیده می شود گذرانیده است و بنظم و نثر آثار جاویدان بجا گذاشته ، بقول خود او « قدر مشترک » بین ما و برادران ترک ماست ، یا بهتر بگوئیم یکی از چندین قدر مشترک بین ما دوقوم است ، اگر ما اورا تعظیم و نیایش می کنیم و بزرگ می دانیم و از خود می شاریم نباید مضایه‌ای ازین داشته باشیم که قوم ترک هم باعتبار اینکه او در این سرزمین می زیسته است و امروز هنوز از اولاد و احفاد او چندتن باقی اند و چنین سابقه طولانی اهل ترکیه را با و کتابهای او و افکار او و بیرون طریقت او مربوط متسازد اورا از خود بشمارند .

ولیکن همینکه پای اصل و نسب و نژاد در میان می آید و این برادران ما می‌خواهند بگویند در آن زمان خاندان بهاء الدین ولد ملقب بسلطان العلماء که از بلخ مهاجرت کردند و رحل اقامت در قونینه اندختند ترکی نژاد و ترکی زبان بودند آن وقت است که اختلاف بیش می آید و ایرانی و ترک در باب آن باهم سازش نمی توانند داشته باشند .

بنده در این باب با دوستان ترک خود گفتگو داشتم و آراء ایشان را شنیدم . چون مردم این سرزمین امروز بترا کی سخن می گویند و در چهل یونجه‌ساله اخیر سعی کرده‌اند که عالیان را به ترک بودن خود معتقد سازند و از فارسی و عربی تبرا جسته اند گمان می کنند که از عهد اقوام اوراد تو خش هر که اینجا بوده و آمده است ( البته غیر از رومیها یعنی یونانیها که اسمشان رویشان هست ) همه ترک بوده اند . و حال آنکه مسلم است که بیش از آمدن لشکریان ترکان تحت سر کردگی امراهی سلجوقی در اینجا ترکی در کار نبوده است . سلاطین سلجوقی واکثر لشکریان ایشان ترکمن بوده اند و بعد ازان در عهد جلال الدین خوارزمشاه ویس از مغلوب و مقهور گشتن او و پرآگنده شدن لشکریانش جاعته از ترکان خوارزمی نیز بخاک روم یناه آوردند و در خدمت سلاطین سلجوقی روم داخل شدند . این ترکان بالاهمی مملکت که اکثرشان یونانی ( باصطلاح آن عهد « رومی » ) بودند ازدواج کردند و آمیختند . ایرانی و عرب نیز در آن سرزمین کم بودند و کارهای دیوانی وادی با ایرانیان بود و مکاتبات دیوانی بزبان فارسی بود و پادشاهان سلجوقی بازبان فارسی آشنا بودند و شعر و مؤلفین و نویسنده‌گان بزبان فارسی برای شاهان شعر می گفتند و کتاب می نوشتند . بعضی از این شاهان حتی خودشان بفارسی شعر گفتند ( تاریخ این بی بی ذیله شود ) ، و ترکی فقط در مکالمه بکار می‌رفته است ، بطوری که حتی دویست سال بعد از اینکه سلجوقیان سرزمین آسیای صغیری یا روم آمده بودند هنوز زبان اکثر مردم رومی و زبان اهل علم و فضل و ادب فارسی و عربی

بود، و بشهادت ابن بیهی در تاریخ سلاجقه روم ( نسخه منحصر بفرد محفوظ در کتابخانه ایاصوفیه بشماره ۲۹۸۵ و چاپ عکسی که از روی آن کرده اند، ص ۶۹۶ ) در سال ۶۷۶ یعنی چهار سال پس از مرگ مولانا که اترال ادمانک بر فوئیه مسلط شدند « جمله معتبران را از امیر اکدشان و اعیان و اخوان شهر بر مشاریع سلطنت جری الزام کردند ... جری را آبائین و رونق تمام باسر هنگان بسیار و چو گانداران بی شمار و چانداران آراسته و سلاحداران و جامه داران سوار گردانیدند، و گرد شهر سیران گردند ». بعداز نزول دیوان داشتند و فرمانها به طرفی بدعوت اصحاب مناصب و طرفداران ممالک ایقاد گردند، و قرار چنان نهادند که هیچ کس بعدالیوم در دیوان و درگاه و بارگاه مجلس و میدان جز بزان تر کی سخن نکلوید ». بیدا است که این کار را از برای عده مددودی نمی کنند ولایت زبان خلق غیر از زبان تر کی بوده است که ایشان را مجبور می کنند وقتی که بدیوان و درگاه و بارگاه می آیندو در مجلس شراب و میدان شاهی حاضر می شوند بزان تر کی حرف بزنند . در ضمن معلوم می شود که آکدشان یعنی کسانی که مادر اشان غیر ترک و پدر اشان ترک بودند، هنوز ممتاز بوده اند و چنان آمیزش ترک و غیر ترک کامل نشده بوده است که نیازی بتعیین امیر مخصوصی برای آکدشان نباشد . خاندان سلطان العلام او سایر ایرانیان که از خراسان و ری و اصفهان و غیره بقویه آمد بودند و می آمدند در چنین محیطی زندگی می کردند و حیثی تقليسي و نجم الدین رازی و صدر الدین قونیوی و شمس الدین تبریزی برای این مردمان بفارسی کتاب می نوشتد ، و واعظین از برای اینها بفارسی وعظ می کردند .

خاندان سلطان العلام اصلا از بلخ آمد بودند و مردم بلخ از اقدم ازمنه ایرانی و فارسی زبان بوده اند در تمام خراسان و بنخود بامیان و جوزجان و بخارا و هرات و مرغ و غیره، تا قرن هفتم هجری عامة مردم و بالخصوص اهل قلم و اهل علم و معرفت و دیوانیان همگی تاجیک یعنی ایرانی و فارسی زبان بوده اند و ترکان از مقام سلطنت و امیری لشکر و سرهنگی گرفته تاسپاهیگری و کارگری و غلامی و کنیزی هر شغلی داشتند جز شاعری و نویسنده کی و کارهای دیوانی و اشتغال بفرهنگ و عرفان و امثال آنها . در قویه که بایتاخت سلجوقيان روم بود نیز وضع همین بود خاندان سلطان العلام و اطراف اینها ایشان همه فارسی زبان بودند، نه رومی بودند و نه ترک، نه رومی می دانستند و نه ترکی . برادران ترک ما بعضی از شعرهای مولانا را که در آنها الفاظ ترکی بکار رفته است نقل گردید و دلیل بران آوردند که وی ترک بود است ، و گفته اند که اگر شعرهای خود را بفارسی سروده است و نامه ها را بفارسی نوشته و کتابهای نثر خود را بفارسی تألیف کرده است از باب متابعت سیره جاریه زمان بوده است .

بله ، الفاظ ترکی و اشاره بتراکان در اشعار مولانا و فرزند او سلطان ولد هست . مثلاً

من خلبیم تو پسر ، بیشم بچک	سر بنه ائنی ارانی اذبحك
سکسکانید ، از دم ریغه روید	تا یواش و مر کب سلطان شوید
جون تفحص کرد از حال اشک	دید خفته زیر خر آن نر گسک
این گدا چشمی و این نادیدگی	از وجود تست نز بگلربنگی

و بعضی شعرهای دیگر که بعد ازین خواهم آورد ، ولی بیش از مولانا و غیر ازو شعرای دیگر فارسی زبان هم الفاظ ترکی در شعر فارسی آورده بوده اند . مثل **التون** در این دویست ابو الفرج رونی : تا بروید همی ز خاک **التون** روى خصمی بر نگ ک **التون** باد

## خلق را گرد آتش التون

تا جو یروانه حرص جمع کند

و سن در این شعر خاقانی :

ترک سن سن گوی تو سن خوی سوسن بوی من  
من بخایم بشت دست از غم که او از روی شرم  
و چالش در این شعر سعدی :

پیانا در این شیوه چالش کنیم

و صدھما مثال دیگر می نوان آورد . و اینکه فرضا که شاعری در میان جماعتی باشد که آنجا  
ترک زبان وجود داشته باشد و گاهی برای تفتن و خوش مشربی از کلمات و الفاظ آن ترک زبانان  
در اشعار خود چیزی یاورد و حتی مصر اعهانی بتر کی بسازد ، این نشان ترک بودن شاعر نمی شود .  
مولانا جلال الدین ییش از الفاظ و عبارات ترکی که در شعر خویش آورده است الفاظ و مصر اعهان  
ایيات یونانی آورده است ، و این هم دلیل بر رومی بودن او نمی شود . در قویه و قصیره و سواس و  
سایر بلاد آسیای صغیری که در دست سلجوقیان بوده است وضع ترکان مثل همان وضع بلخ بوده  
یعنی اینجا نیز سلطنت و امارت و سیاهیگری و خدمتگاری با ترکان بوده است ، مخصوصاً نوگری و  
غلامی و کنیزی و کارگری جز باهندو و زنگی و ترک و رومی تناسب نداشته است ، بطوری که مولانا  
در متنوی هرزمان که می‌توارد بگویید فلاں کس غلام یا نو کر خودرا خواند ، یک اسم ترکی مثل  
التون و ایله و سفر می آورد بی اینکه بگوید مراد غلام است .

در مناقب العارفین احمد افلاکی حکایت ذیل آمده است که خواندنی است [نسخه گتل نمرة  
۱۲۰۴ ورق ۱۸۹ رو و پشت ، و نسخه خراجی اوغلو نمرة ۱۰۸۳ ورق ۱۹۸ تا ۱۹۹ ، هردو  
در بورسا ] :

همچنان حکایت مشهور است روزی حضرت شیخ صلاح الدین جهت عمارت باع خود مگر  
مشافان ترک بزدوری کرفته بود . حضرت مولانا فرمود که افندي (یعنی خداوند صلاح الدین )  
در وقت عمارتی که باشد مشافان رومی باید گرفتنه ، و در وقت خراب کردن چیزی مزدوران ترک ،  
یه عمارت عالم مخصوص است برومیان ، و خرابی جهان مقصور است بترکان . و حق سبحانه و تعالی  
چون ایجاد عالم ملک فرمود اول کفاران غافل را آفرید و ایشان را عمر بسیار و قوت عظیم داد  
تا همچو مشافان مزدور بی خبر در عمارت کردن عالم خاکی کوشیدند و بسی شهرها و قلاع بر قلل  
جبال ، و بقایع بر قمة تلال که معمور کردند ، تا همچنان بعد القرون آن عمارتها انوذج آخریان  
شد . و باز تقدیر الهی چنان تدبیر فرمود که اندک اندک آن عمارات بکلی خراب و بیاب شود و مندرس  
گردد ، گروه ترکان را آفرید تا بمحابا و سفقت هر عمارتی که دیدند خراب کردند و منهدم گردانیدند  
و هنوز می کنند و همچنان یوماً یوم تاقیامت خراب خواهند کرد . و عافية الامر خرابی شهر قونیه هم  
در دست ظلمه ترکان بی رحم خواهد بودن . والحاله هذه آنچنان شد که فرموده بود .

عبارت آخری گفته اهل اکی است که می گویید حالا در زمان ما قویه بر دست ترکان خراب  
شده است . از این حکایت چندین چیز مسلم می شود : یکی اینکه مولانا خود ترک نمی تواند باشد ،  
ثانیاً اینکه صلاح الدین زرگوب هم ترک نبوده است و احتمال قوی دارد که یونانی بوده باشد که  
مسلمان شده بوده ، واژ این قبیل مردان در آن زمان فراوان بوده اند ، لفظ « افندي » که در خطاب  
باو بکار رفته است یز مؤید این معنی است : ثالثاً اینکه خود احمد افلاکی مؤلف این مناقب العارفین

که این مطالب را آورده است هم ترک نبوده است . والله اعلم .

حتی به‌آله‌الدین محمد پسر مولانا که به سلطان ولد معروفست با اینکه در این سرزمین بدنی آمده بودو همینجا بزرگ شده بود ، و در موقع وفات او قریب صدسال بوده است که این خاندان در سرزمین روم بوده‌اند سلطان ولد از دوزبان محلی یعنی رومی و ترکی با آن اندازه فراگرفته است که می‌تواند پنجاه شصت بیت بهریک از دوزبان شعر در ولدانه (ابتدانامه) یاورد ، باز در خطاب خود می‌کوید :

گدر از گفت ترکی و رومی چون از آن اصطلاح مجرومی  
لیک از یارسی و از تازی کو که در هردو خوش‌همی تازی  
دوستان ترک ما یک رباعی در مجموعه رباعیات مولانا یافته‌اند (چاپ اصفهان شماره ۱۰۸۸  
وچاپ اسلامبول ص ۲۱۸) که آن را غالباً نقل می‌کنند و سند ترک بودن مولانا می‌آورند :

یگانه مکیرید مرا زین کویم در کوی شما خانه خود می‌جویم  
دشمن نیم ارجند که دشمن رویم اصلم تر کست اگر چه هندی کویم  
و از تمام رباعی لفظ «اصلم تر کست» را در گوش و باقی را فراموش کرده‌اند . آخر بجهه مناسبت  
اگر این مرد ترک بوده است باید «دشمن روی » بوده باشد ؟ و انکه مکر شعری که گفته است  
بهندی است ؟ فاضل استاد مدقق آقای عبدالباقي گلستانی مدتها بیش جواب این دعوی را داده‌اند و  
گفته‌اند که این رباعی دلیل بر ترکی نژاد بودن جلال الدین محمد نمی‌تواند بود . در گفته اول و  
شعر ای دیگر بجای لفظ ترک یعنی سفید ، لفظ هندو یا زنگی یعنی سیاه استعمال شده است .  
شیوه بمضمن این رباعی را خود مولانا در بیت دیگری از یک غزل آورده است (به دیوان شمس  
تبریزی چاپ اخیر طهران از روی چاپ چاپ ۲ ص ۶۵ رجوع شود) :

نفس را یاد بگیرم که از این افليسست بیرم صحبت هندو که زُملک ختنم  
و مکرر در غزلهای خود و در مثنوی ترک و هندورا در دونقطه معارض یکدیگر ، و ترک را یعنی  
سفید ، بکار می‌برد . مثلاً این بیت (دیوان کبیر چاپ دانشگاه طهران غزل ۵۲۴) :

روزیست اندر شب نهان ترکی میان هندوان

شب ترکانزیها بکن کان ترک در خرگاه شد

و این بیت در مثنوی (چاپ نیکلسن دفتر سوم ب ۲۸۳۹) :

یارسی گوئیم هین تازی بهل هندوی آن ترک باش ای آب و گل  
و باز این بیت مثنوی (همان چاپ و همان دفتر ب ۳۴۴۰) .

بیش ترک آینه‌زا خوش رنگیست بیش زنگی آینه هم زنگی است  
ونیز این بیت دیگر (دفتر اول ب ۲۴۷۰) .

گفت من آیته ام مصقول دست ترک و هندو درمن آن بیند که هست

و در دفتر سوم حکایت غلامی سیاه را آورده است که بواسطه دیدن معجزه‌ای از حضرت رسول ایمان آورد و مسلمان شدو سفید شد ، و همینکه بیش خواجه خود رفت خواجه اورا نشاخت و

چون یامد بیش گفتش کیستی از ین زادی و یا ترکیستی (ب ۳۱۸۱) .

در مقابل آن رباعی سابق‌الذکر بنده هم یک غزل نقل‌می‌کنم که دران هم کلمات ترکی چندی  
بکار رفته وهم مولانا تصریح به ترک نبودن خود کرده است . این غزل در نسخ چاپی دیوان (چاپ

هندو چاپ طهران) و تمامی نسخ معتبر و قدیم محفوظ در ترکیه موجود است و بنده آن را از دوی نسخ خطی نقل کرده و با چند تن از استادان زبان ترکی خوانده و مشکلات آن را حل کرده‌ام؛ ای ترک ماه چهره چه گردد که صبح تو آیی بعجه من و گوئی که **حَفْلَ بِرُّو**<sup>(۱)</sup> دانم من این قدر<sup>(۲)</sup> که بترکیست آب سو ترکی ممکن بکشتم ای ترک ترک خو<sup>(۳)</sup> ای تو هزار دولت و اقبال تو بتو عشقت گرفت جمله اجزام مو بمو ای **سَرْذَنِشْ** تو **سَيْرَكْ سَرْذَنِشْ** قانی<sup>(۴)</sup> بجو<sup>(۵)</sup> زیرا که عشق دارد صد حاسد و عدو غاز من بست در این عشق رنگ و بو با یکی از ترکی زبانان ترکی دان در باب این غزل گفتگو می‌کردیم گفت، من شکی ندارم که مولانا ترکی نمی‌دانسته است. ولی آخر خودش هم صریح می‌گوید که «ترک نیستم» همینکه عرض می‌کنیم که این مرد پرا تمام شعر و نثر خود را فارسی نوشته و گفته است جواب می‌دهند که بسیرة جاریة زمان عمل کرده است که زبان ادبیات و عرفان و تصوف و علم و انشای دیوانی همه فارسی یا عربی بوده است. ولی آخر در همان عصر مولانا شعرای ترک هم که جزو ترکی چیزی نگفته‌اند بوده‌اند، مثل عاشق یونس معروف به یونس امره که در ۷۰۷ هجری در گذشته است و دیوان ترکی او در دست است، و گلشهری صاحب ترجمه آزادی از منطق الطیر که آن را در سال ۷۱۷ هجری بیان رسانیده، و یوسف سنان معروف به شیخی از اهل کوتاهیه که صاحب یک دیوان ترکیست و خسرو و شیرین نظامی را بنظم ترجمه کرده است و فوت او در ۷۲۵ هجری بوده است، و عاشق پاشا صاحب غریبانه که از اهل قیرشهر بوده است و در سال ۷۳۲ یا ۷۳۳ وفات یافته است و در فرهنگ تراجم احوال ترکان او را «قدیمترين شاعر متصوف ما» می‌نامند. از تمام اینها بگذریم. چرا از زمان مولانا تا ينجاه سال پيش در هیچ کتابی و مأخذی حتی در کتابهای منتشر شده بترکی و در خاک عثمانی، احادی از ترک بودن مولانا بعثت نگرده است و هر گز نگفته است که وی از ترکستان آمد و بلخ جزو ترکستان بود، و حال اینکه فی الشیل در باب فارابی لااقل این خلکان گفتگو از ترک بودن می‌کند (اگرچه این را هم بنده قبول ندارم)، باز اگر چنین سندی بیدا می‌شد که بتوان در باب آن بحث کرد چیزی بود. صرف گفتار اینکه ابوحنیفه ترک بود و این سینا ترک بود و حضرت رسول ترک بود و زردشت ترک بود و قوم خت<sup>(۶)</sup> ترک بودند و قوم اورارتو ترک بودند و اهل بابل و کلده و آشور ترک بودند عمل اهل علم و آشنایان بتاریخ نیست. اطلاعات تاریخی باید مبتنی بر مدرک و سند باشد.

- (۱) **gal baru** یعنی باید مبتنی بر مدرک و سند باشد.  
 (۲) نسخ جایی : همین قدر.  
 (۳) نسخ جایی : ترک تندخوا.  
 (۴) ارسلان=شیر، قلچ=شمیر.  
 (۵) **gökçek bakoshlarun**=آسمانی نمایان ، فرشته رویان.  
 (۶) هم زبان ، **seyrak** = نادر و کمیاب ، **sözdesh** = گجاست .  
 (۷) ساکت بیان . خاموش تخلص مولانا بوده است ، می‌دانیم .

ما ایرانیان بتر کیه علاقه‌مندیم و علقة دینی و فرهنگی و عرفانی و لسانی ما را بهم مربوط می‌سازد و مخصوصاً بقوبه که مدفن یکی از شش (یا یکی از پنج، یا یکی از چهار) شاعر بزرگ ما و تمام خاندان اوست دلبستگی داریم و می‌خواهیم که حب مولانا و عشق باشعار و آثار کلک اولیکی از وجوده اشتراک ماو اهل ترکیه باشدو در نشر آثار او و تحقیق راجع بافکار او با یکدیگر همکاری کنیم و با افزودن تأثیرات خود در حق او بتدبریق مقاصد او را روشنتر و جذاب‌تر بمالم عرضه کنیم . و همان طور که بنده معتقدم الفاظ نماز و آبدست و چارشنبه و برادر و دوست و شایان و هزارها لفظ دیگر در زبان فارسی فارسی است و در زبان ترکی باشد ترکی شمرده شود مولانا نیز برای ما ایرانی و برای برادران ترک ما ترک شمرده شود ، ولی همان قدر ترک که الفاظ نمازو آبدست و چارشنبه وغیره . و خواهش می‌کنم از این اصرار باینکه اصل و تزاد مولانا ترک بود بسکنند . در آن زمان چنین ترکیه ای و چنین ملت ترکی وجود نداشت ، و ملیت تابع وجود یک دولت یا مملکت است . مردم آن زمان از اصطلاح ملت «معنی nation خبر نداشتند ، ملت برای ایشان دین اسلام بود ، همه مسلمان و برادر بودند . بیاهم ماهم برادر باشیم و از سخنانی که موجب ایجاد تعصب می‌شود احتراز کنیم )<sup>(۱)</sup> .

نکته دیگری درباره نسب مولانا عرض کنم و این معتبر ضهرا بیان بر سامن . در بعضی از شرح حالهای مولانا که نوشته‌اند او را بکری و از اولاد ابوبکر خوانده‌اند و حتی شعری در ولدانه (ابدانامه) یافته‌اند باین لفظ که :

اصل او در نسب ابوبکری زان چو صدیق داشت او صدری

ولی در هیچ‌یک از نسخ قدیم متنوی که اسم مؤلف در مقدمه عربی آن آمده است لفظ بکری برای نسخ او ذکر نشده است و در هیچ‌یک از نسخه‌های قشیده ابدانامه که در عصر خود سلطان ولد و یاقوت بزمان او کتابت شده است این بیت در متون نیست . این بیت را بعدمها به ابدانامه العاق کرده‌اند و اتصال نسب اورا به ابوبکر جمل نموده‌اند . سلسله این انتساب در کتب چنین آمده است (به رساله زندگانی مولانا جلال الدین محمد تأليف آفای فروزانفر جای . دوم ص ۱۶۵ جو ع شود) : محمد (معنی مولانا) ابن محمد (يعنى سلطان العلماء بهاء، ولد) ابن محمد بن احمد بن قاسم بن مسیب بن

عبدالله بن ابی بکر الصدیق . قول دیگری چنین است که : سلطان العلماء محمد پسر شیخ حسین خطیبی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

(۱) خواننده ایرانی خوب است بداند که این نسبت دادن جلال الدین محمد بلخی بزرگ ترک از جانب مقامات رسمی نمی‌شود ، فقط کسانی که می‌خواهند در عالم وطن پرستی خوشخدمتی کنند یا سخنانی از این و آن شنیده‌اند و درست تحقیق نکرده‌اند چنین اظهارها می‌کنند . ورنه در کاتالوگ رسمی که وزارت معارف ترکیه از کتابهای ترجمه شده بزبان ترکی دو سال پیش ترتیب داد و چاپ کرد تحقیق عنوان کتابهای ایران که ترکی ترجمه کرده‌اند شاهنامه فردوسی و سفرنامه ناصر خسرو و چند کتاب عطار و عرافی و مثنوی مولانا و مناقب المارفین افلاکی و بهادرستان جامی و امثال اینها را صورت داده‌اند .

در خارج از ترکیه هم اهل تحقیق از مولوی بعنوان یک شاعر ایرانی نام می‌برند . فی العدل کتابهای مرحوم نیکلاسون و پروفسور آربری دیده شود .

یسر احمد خطبی پسر محمود پسر مودود پسر ثابت پسر مستیب پسر مطهر پسر حماد پسر عبدالرحمن  
 ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲  
 یسر ابو بکر الصدیق . ابو بکر در سال ۱۱ هجری مرد و مولانا در سال ۶۷۲ ، یعنی بین دو وفات ۶۶۱

سال فاصله است . معمولا برای سن هر نسلی ۲۵ تا سال فاصله محسوب مدارند و در سلسله نسب اوی از سال ۱۱ هجری تا سال ۶۷۲ هفت بیش ، و در سلسله نسب دومی در همان مدت بازده بیش فاصله بوده است که در احتمال نخستین برای هر نسلی بایست بیش از ۹۴ سال محسوب گردد ، و در اختلال دومین برای هر نسلی شصت سال . یعنی اینکه تمام این اشخاص بایست در سر نوادگانی (با شصت سالگی) صاحب این فرزند بخصوص شده باشند . و این علاوه بر آنکه عادة دور از عقل است عمل اهم تأثیج که راجع بسلطان العلماء ویدر ویسرش خبرداریم خلاف واقع است . در باره ابو نجیب الدین شهروردی گویند بدوازده بدر نسب او به ابو بکر صدیق میرسید ، و او در ۶۳۵ یعنی مت加وز از قدسالله قبل از مولانا در گذشته بود . هر یک از سلسله های انساب معتبر مضبوط در کتب را موردن دقت قرار دهید بهمین نتیجه میرسید که حداقل شتر فاصله بین دونسل بطور متوسط از سی و پنج نیاید تجاوز کند . امروز در ترکیه از نسل مولانا چند تن هستند و بنده از آن بزرگواران صورت شجره نسبشان را خواسته و دیدهام ، بیست و یک بیش فاصله دارند ، و بیش از هفت قدسال از زمان مولانا گذشته است . پس آن جمل کنند گان خوب می بود اگر شش هفت اسم دیگر هم با آن سلسله نسب دومی و ده بیازده اسم دیگر بسلسله نسب اوی اضافه می گردند .

دو سلسله نسب سابق الذکر را آفای فروزانفر از یادداشت های آفای کاظم زاده ایرانشهر و از جواهر المضیة نقل کرده اند که هیچ بیک سند معتبری شمرده نمی شود . با اینکه نسبت بکری برای مولانا در نسخی از رساله سپه سالار و از مناقب العارفین افلاکی که در دست داریم نیز آمده است باز در باره آن شاک بیاست ، بخصوص که در یکی از دو سلسله نام از مستیب بن عبدالله بن ابی بکر برده شده است و در دیگری اسم حماد بن عبدالرحمن بن ابی بکر ، و ما از روی دو کتاب معتبر میتوانیم یقین کنیم که این دو اسم بمحول است ، ابو عبدالله الزبیری متوفی در سنه ۲۴۱ در کتاب نسب قریش (ص ۲۷۵ تا ۲۸۰ از چاپ دارالمعارف ) و این حزم اندلسی در سمهره انساب العرب (ایضاً چاپ دارالمعارف ص ۱۲۷ و ۱۲۸) هر دو اولاد ابو بکر و اولاد اولاد اورا تاچنده شست ذکر کرده اند ، و از آن دو تفصیل معلوم می شود عبدالله بن ابو بکر فقط یک پسر اسماعیل نام داشته و ازاو عقیب بجا نمانده بود و اصلاً مسیب نامی در میان نواده های ابو بکر نبوده است و عبدالرحمن بن ابی بکر هم فرزندی حماد نام نداشته است . پس دو سلسله نسب مذکور باطل است و قابل تکرار نیست ، و بکری نسب بودن مولانا بهیج وجه اثبات نمی شود . بقیه در شماره بعد

با هل تحقیق و علم و ادب توصیه می کنیم که این مقاله را بدقت مطالعه فرمایند چه در باره مولانا شرح آثار و احوال و نزد او در هیچ کتاب و رساله و مجله ای چنین مقالاتی جامع و مستند و دقیق و استوار تا کنون نوشته نشده است . **مجله یغما**